

بررسی شیوه‌های به‌کارگیری تک‌گویی دروئی در داستان‌های قرآن

فاطمه کاظم‌زاده*

استادیار گروه علوم قرآنی دانشگاه علوم و معارف قرآن، تهران، ایران

فروزان رستمی**

دانشجوی کارشناسی ارشد علوم قرآنی، دانشگاه علوم و معارف قرآن، تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۹/۱۹؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۱/۱۵)

چکیده

یکی از موثرترین راه‌های پرورش، هدایت و جذب مخاطبان، بیان موضوعات در قالب داستان است. قصص قرآن، که همگی در خدمت اغراض دینی هستند، از لحاظ فنون و عناصر ادبی نیز در عالی‌ترین سطح قرار دارند. گفت‌وگو به‌عنوان یکی از مهم‌ترین عناصر داستان‌های قرآن در خدمت پیرنگ، اغراض، شخصیت‌ها و... است. یکی از انواع گفت‌وگو، تک‌گویی (صحبت یک‌نفره) است که به حدیث نفس، تک‌گویی نمایشی و تک‌گویی دروئی تقسیم می‌شود. در این مقاله بر آنیم به تک‌گویی دروئی به‌عنوان یکی از وجوه بازنمایی گفتمان در داستان‌های قرآن کریم پرداخته و ضمن توضیح چگونگی به‌کارگیری این روش، نحوه شکل‌گیری انواع آن نیز تحلیل شود. افزون بر این، مقصود خداوند از به‌کارگیری این روش آشکار و نیز ابعاد هنری و تربیتی کاربست این تکنیک روشن شود. نتیجه تحلیل نمونه‌های تک‌گویی‌های دروئی در داستان‌های قرآن نشان می‌دهد مفاهیم بلندی از فضایل و رذایل در قالب جملاتی اندک گنجانده شده که این شیوه بیانی، به زیباترین شکل ممکن، به تشریح الگوهای زیستی بشری در قالب شخصیت‌های حقیقی می‌پردازد.

واژگان کلیدی: قصص قرآن کریم، گفت‌وگو، مونولوگ، تک‌گویی دروئی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* E-mail: dr.fa.kazemzadeh@gmail.com (نویسنده مسئول)

** E-mail: froustami70@gmail.com

مقدمه

بخش وسیعی از قرآن یعنی حدود یک‌چهارم آن را قصص تشکیل می‌دهد. یکی از اهداف قرآن کریم این است که مسائل زندگی را به‌نحوی در برابر انسان به‌تصویر درآورد تا آشکارا آن مسائل را مجسم کند. در همین راستا نقل داستان یکی از بهترین روش‌هاست؛ زیرا داستان زمینه را برای نمایش فکر نویسنده آماده می‌سازد و این علاوه بر نقشی است که شخصیت‌های داستان در تبلور این تفکر دارند. تردیدی نباید داشت که هدف قرآن، داستان‌سرایی نیست، بلکه هدایت انسان به‌سوی دین‌داری، نبوت، معاد و به‌طور کلی نجات از تاریکی‌های فساد به سوی روشنایی و نور است.

در همین راستا داستان‌های قرآن با بهره‌مندی از عناصر داستانی مختلفی (همچون مقدمه، صحنه‌پردازی، پیرنگ (رابطه‌ علی و معلولی حوادث داستان)، شخصیت، حادثه، گفت‌وگو و نتیجه) خواننده را به اهداف فوق رهنمون می‌سازد. یکی از مهم‌ترین این عناصر گفت‌وگوست که وجود آن، پویایی و زنده بودن داستان را در بالاترین سطح نشان می‌دهد به گونه‌ای که می‌توان آن را روح داستان نامید؛ زیرا گفت‌وگوی با خود یا دیگران همان چیزی است که انگیزه‌ها، تمایلات شخص، کشمکش‌ها و آرامش‌های او را نشان می‌دهد. مهم‌تر آن که داستان‌های قرآنی، بنا به اقتضای موقعیت، بر انواع مختلف عنصر گفت‌وگو استوار است که تک‌گویی را می‌توان یکی از این انواع دانست که به دو رویکرد بیرونی و درونی تقسیم می‌شود و در این مجال، رویکرد درونی مدنظرست. با تکیه بر این روش، علاوه بر بازتاب احساسات، افکار و تداعی‌های ذهن شخصیت داستان، نهانی‌ترین اسرار نیز آشکار می‌شود. به بیانی دیگر، در راستای ایجاد و به‌تحقق درآوردن عنصر اقناع از یک‌سو و آفرینش زیبایی مطلوب که شکل داستان آن را ایجاب می‌کند از سوی دیگر، به قهرمان داستان اجازه داده شده تا با خود یا دیگران سخن بگوید. در این مقاله برآنیم تا با بررسی گونه‌های مختلف تک‌گویی دروینی در داستان‌های قرآن کریم به این سؤال بپردازیم که تک‌گویی درونی چه نقشی در پیشبرد روایت داستان‌های قرآن به‌عهده می‌گیرد؟ و این روش، چگونه در اثرگذاری روایت قرآن، مؤثر بوده است؟ بدین‌وسیله با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی، چگونگی به‌کارگیری تک‌گویی درونی و نحوه شکل‌گیری انواع آن تجزیه و تحلیل می‌شود. با این پیش‌فرض که تمامی تکنیک‌های ناب قصه‌پردازی در قرآن در خدمت اهداف دینی قرار دارند، و یکی از بهترین روش‌ها برای تصویرسازی مسائل ماورایی (غیرمادی) بیان آن‌ها به‌صورت تک‌گویی در قضایای مورد نظر بوده و اگر غیر از این روش به‌کار برده می‌شد، غرض قرآن حاصل نمی‌شد. لذا قادر حکیم هر جا که مناسب دیده، از تک‌گویی برای بیان برخی مسائل استفاده کرده است.

پیشینه تحقیق

اسلوب داستان‌پردازی و عناصر وابسته به آن در آثار مختلفی چون «التصویر الفنی فی القرآن» از سید قطب، «ساختار نمایشی قصه‌های قرآن» از حسین فرخی، «مبانی هنری قصه‌های قرآن» از ابوالقاسم حسینی (ژرفا)، «واکاوی مؤلفه‌های روایی داستان‌های قرآن» از علی‌اصغر حبیبی و همکاران، «مؤلفه‌های زمان و مکان روایی در قصص قرآنی» از ابوالفضل حرّی و «تحلیل و بررسی گفتمان‌های (دیالوگ) قرآنی» از عطیه اکبری بزمین‌آبادی مورد بررسی قرار گرفته‌اند، اما تاکنون اثری مستقل تحت عنوان بررسی تک‌گویی‌های قرآنی یافته نشده است.

در این مقاله کوشش شده است تا با بررسی انواع تک‌گویی درونی در داستان‌های قرآن با الهام گرفتن از تفاسیر مختلف، نقش آن در پیشبرد و اثرگذاری روایت داستان‌های قرآن، اهداف، پیام‌ها و نکات تربیتی آن در کلام وحی مورد واکاوی قرار گیرد.

مفاهیم نظری

الف) تک‌گویی

تک‌گویی یا Monologue برآمده از دو واژه یونانی Monos (تنها) و logos (سخن) به معنی با خود سخن گفتن است (فلکی، ۱۳۸۲: ۴۳). به بیان دیگر، تک‌گویی صحبت یک نفره‌ای است که ممکن است مخاطب داشته یا نداشته باشد. به‌طور معمول، در تک‌گویی، مخاطب، خواننده است. تک‌گویی انواع گوناگونی دارد و از آن جمله است: حدیث نفس، تک‌گویی نمایشی و تک‌گویی درونی که دو نوع اول مخاطب دارد و نوع سوم ندارد (میرصادقی، ۱۳۷۷: ۶۷). از آنجاکه بحث مورد نظر این مقاله مختص تک‌گویی درونی است به انواع دیگر پرداخته نمی‌شود.

ب) تک‌گویی درونی

در تک‌گویی درونی، اندیشه‌ها و احساسات شخصیت داستان بازگو می‌شود؛ یعنی آنچه در ذهن شخصیت می‌گذرد، بی‌آنکه بر زبان آورده شود، توسط راوی گفته می‌شود. نویسنده یا بهتر است بگوییم راوی در این حالت، کاتب ذهن شخصیت داستان است (فلکی، ۱۳۸۲: ۴۳). ادوارد دوژاردن،^۱ تک‌گویی درونی را شگردی می‌داند که خواننده با آن به‌طور مستقیم به درون زندگی شخصیت راه می‌یابد، بی‌آنکه توصیف یا اظهار نظر نویسنده در این کار مداخله کند (ولک و وارن، ۱۳۸۲: ۲۵۸).

تک‌گویی درونی به سه شیوه مستقیم، غیرمستقیم و مختلط ارائه می‌شود که مبنای آن نوع زاویه دید است. در واقع، زاویه دید یا زاویه روایت نشان‌دهنده این است که داستان از دریچه دید چه کسی یا چه کسانی بیان می‌شود. اگر زاویه دید درونی باشد، گوینده یکی از شخصیت‌های داستان است که به شیوه اول شخص روایت می‌شود. در زاویه دید بیرونی، که داستان به شیوه سوم شخص نقل می‌شود، نویسنده به قلب شخصیت‌ها می‌رود و خصوصیت‌های روحی و خلقی آنها را برای خواننده تشریح می‌کند (میرصادقی، ۱۳۸۲: ۳۰۳).

۱- تک‌گویی درونی مستقیم

در تک‌گویی درونی مستقیم، که به شیوه اول شخص روایت می‌شود، فرض بر این است که نویسنده غایب است و تجربه درونی شخصیت داستانی به‌طور مستقیم عرضه می‌شود. بنابراین خواننده به صحنه‌آرایی و راهنمایی نویسنده نیازی ندارد (میرصادقی، ۱۳۸۲: ۳۷۰). این شیوه در شکل ساده و روشن یا در شکل پیچیده و ناروشن (گنگ) ارائه می‌شود که در شکل روشن افکاری که از ذهن مخاطب می‌گذرد، ساده و روشن و دارای انسجام است به گونه‌ای که برای خواننده قابل فهم است، اما در شکل پیچیده، افکار و احساسات شخصیت به صورت گنگ و غیرمنسجم بیان می‌شود و درک جمله‌ها و فهم آن برای خواننده دشوار است. تک‌گویی درونی مستقیم گنگ به جریان سیال ذهن یا سیلان ذهن نیز معروف شده است (حسن‌لی، ۱۳۸۸: ۱۰).

۲- تک‌گویی درونی غیرمستقیم

در تک‌گویی درونی غیرمستقیم ضمن آنکه اندیشه‌های شخصیت داستان‌ها ارائه می‌گردد، نویسنده هم پایه‌های شخصیت داستانی حرکت می‌کند (میرصادقی، ۱۳۸۲: ۳۷۰). پس داستان در این شیوه از زاویه دید سوم شخص ارائه می‌شود؛ یعنی ذهن راوی به جای اینکه در قالب «من» به شرح ماجرا بپردازد، از زاویه دید «او» داستان را تعریف می‌کند.

۳- شیوه مختلط (دانای کل + تک‌گویی درونی مستقیم یا غیرمستقیم)

شیوه مختلط نیز یکی از انواع روایت‌هاست که در آن ممکن است دو حالت از زاویه دید، دانای کل و تک‌گویی درونی در هم آمیخته شوند. آنچه در اینجا تعیین‌کننده است، حضور راوی به‌عنوان دانای کل در میان تک‌گویی‌های درونی است (فلکی، ۱۳۸۲: ۵۶).

داستان‌پردازی در قرآن کریم

داستان‌پردازی در قرآن جایگاه ویژه‌ای دارد. «محققان علوم قرآنی، قرآن را به چهار بخش تقسیم کرده‌اند که یک بخش آن قصص است که در کنار سه بخش دیگر (عقاید، احکام و اخلاق) قرار می‌گیرد» (اشرفی، ۱۳۸۵: ۱۲۰). شکی نیست که داستان یک قالب مناسبی برای طرح مسائلی است که بیان مستقیم آن‌ها احتمالاً نمی‌تواند از تأثیر لازم برخوردار باشد. لذا رمز وجود آن همه داستان در قرآن کریم همین است «همان‌گونه که قرآن کریم درباره اهمیت و مقام بلند داستان، از لحاظ تأثیری که در ارشاد و اصلاح رفتار مردم دارد، می‌گوید: همانا در قصه‌گویی آنان برای خردمندان اندرزی نهفته است (یوسف/۱۱۱)» (بستانی، ۱۳۸۶: ۱۱). داستان در قرآن با دو روش نقل می‌شود:

۱. **روش گزارش حوادث:** داستان مرحله‌به‌مرحله نقل می‌شود تا به پایان برسد. ۲. **روش گفت‌وگو:** در این روش سعی می‌شود همه ابعاد داستان به‌طور روشن بیان شود (فضل الله، ۱۳۸۰: ۲۳۲). انواع مختلفی از گفت‌وگو در قرآن به چشم می‌خورد که یکی از آنها تک‌گویی است.

جایگاه تک‌گویی درونی در قرآن

تنوع و رنگارنگی گفت‌وگو به قصه‌متانت می‌دهد. وقتی به شخص اجازه داده می‌شود تا خود سخن بگوید، این حالت نسبت به نقل گفته‌هایش از جانب شخصی دیگر، حالت زنده‌تری دارد. ضمن اینکه پی‌بردن به اسرار درونی شخص، جز از زبان خود او ممکن نیست؛ این مهم به عهده تک‌گویی درونی گذاشته شده است. طبق بررسی‌های انجام‌شده، حدود ۱۵ مورد تک‌گویی درونی در داستان‌های قرآن وجود دارد که به بررسی شاخص‌ترین آنها می‌پردازیم. در این داستان‌ها سعی بر آن است که ضمن بررسی شیوه‌های کاربرد تک‌گویی درونی، نقش این گونه روایت در پیش‌برد داستان‌های قرآن و اهداف به‌کارگیری این روش تا حدودی روشن گردد.

داستان عَزِیرِ نَبِی^(ع)

عَزِیرِ پیامبر (ارمیای نبی)، عزراء یا ارمیا یکی از پیامبران مهم بنی‌اسرائیل است که نام مبارکش تنها یک بار در قرآن آمده، آنجا که در آیه ۳۰ سوره توبه می‌خوانیم: **﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عَزِیرُ ابْنِ اللَّهِ﴾**. طبق این آیه، گروهی از یهود، عَزِیر^(ع) را پسر خدا می‌دانستند. داستانی هم در قرآن به‌طور فشرده در آیه ۲۵۹ سوره بقره راجع به مرگ شخصی و زنده شدن او بعد از صد سال آمده که طبق روایات متعدد این شخص همان عَزِیرِ پیامبر بوده است. در این داستان چنین آمده که روزی عَزِیرِ سوار بر الاغش و همراه با توشه‌ای، که جهت بهره‌گیری از آن در

سفر برداشته بود، گذرش بر یک آبادی افتاد که به شکل وحشتناکی درهم ریخته و ویران شده است و اجساد و استخوان‌های پوسیده ساکنان آن به چشم می‌خورد. هنگامی که این صحنه وحشت‌زا را دید، به فکر معاد و زنده شدن مردگان افتاد و گفت: «أَنِّي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا» («او با خود گفت: چگونه خدا اینها را پس از مرگ، زنده می‌کند؟!») این سخن را، نه از روی انکار، بلکه از روی تعجب گفت. درواقع، با آوردن این جمله خواست عظمت امر را برساند و قدرت خداوند سبحان را عظیم نشان دهد نه اینکه آن (زنده کردن مردگان) را امری بعید جلوه دهد که باعث انکار معاد باشد. به همین جهت، به جای واژه «کیف» از واژه «أَنِّي» استفاده کرد تا هم معنای عدم تردید و هم چگونگی امر را برساند. وی در این فکر بود که خداوند جانش را گرفت و بعد از صد سال او را زنده کرد، بعد از دیدن سالم ماندن غذایش از فساد و مشاهده کردن زنده شدن الاغش پیش رویش، حقیقت معاد را با چشمش مشاهده کرد و گفت: «أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»: «می‌دانم خدا بر هر کاری تواناست» یعنی علم و آگاهی من کامل شد و به مرحله شهود رسید و قابل توجه اینکه نگفت «الآن عَلِمْتُ». مانند گفتار زلیخا در مورد یوسف «إِنِّي أَنَا صَاحِبَةُ الْحَقِّ»، بلکه گفت می‌دانم؛ یعنی اعتراف به علم و آگاهی خود می‌کنم. به بیانی دیگر، اولاً فعل مضارع «أَعْلَمُ» بر ثبوت و استمرار دلالت دارد، ثانیاً «شخص نام‌برده پیامبری بوده که از غیب با او سخن می‌گفته‌اند و آیتی بوده مبعوث به سوی مردم، و این از انبیای معصوم ممکن نیست در امر معاد که خود یکی از اصول دین است - دچار شک و تردید شوند» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۵۵۳).

در این داستان راوی دانای کل، از شیوه مختلط تک‌گویی درونی برای بیان امر مبهم معاد استفاده کرده است. خداوند سبحان برای تشریح امر معاد و از بین بردن تمام تردیدها در این مورد، از تصویرسازی و ترسیم آن متناسب با فهم همه مخاطبان استفاده کرده است. ترسیم‌ها و تصویرهای قرآنی تنها برای زینت بخشیدن به کلام به کار نرفته‌اند، بلکه گاه مضمون یک امر و حقیقت آن جز با تصویرگری نمود پیدا نمی‌کند و به همین دلیل است که می‌توان آن را مناسب‌ترین روش در آشکار نمودن مقصود و تاثیرگذاری بر مخاطب دانست (محمدقاسمی، ۱۳۹۰: ۸-۱۱). ضمن اینکه اساس تک‌گویی درونی تداعی معانی است که یکی از جلوه‌های آن در تصویرسازی نمود می‌یابد، بنابراین می‌توان از این روش در تصویرسازی امر معاد به صورت مشاهده حسی بهره گرفت تا ابهامی برای مخاطب باقی نماند. برای آشکار شدن حقیقت داستان، پس از سؤال غزیر مبنی بر چگونگی زنده شدن مردگان، ادامه قصه از زاویه دید سوم شخص روایت می‌شود و در انتهای آیه ۲۵۹، زاویه دید به اول شخص و به صورت تک‌گویی درونی غیرمستقیم برمی‌گردد، چون وقتی شخص، خود از ضمیرش خبر دهد، حالت زنده‌تری دارد تا زمانی که از زبان دیگری بیان شود و صادقانه‌ترین حالت، اعتراف خود شخص

است. این ماجرا، که مانند تمام داستان‌های قرآن صدق محض است، هیچ تردیدی برای پذیرش امر معقول معاد باقی نمی‌گذارد.

داستان حضرت یعقوب^(ع)

یعقوب^(ع) یا اسرائیل (پدر حضرت یوسف)، فرزند اسحاق و نوه ابراهیم است و نامش در قرآن ۱۶ بار ذکر شده است. یعقوب^(ع) از جمله پیامبرانی است که داستان دعوتشان به‌طور کامل در قرآن نیامده و تنها موضعی از آن جهت درس‌آموزی و عبرت‌اندوزی مطرح شده است (عباسی‌مقدم، ۱۳۸۶: ۲۸۵). آیاتی هم در ستایش وی آمده است (ص/ ۴۵-۴۷. یوسف/ ۶۸). در داستان یوسف، زمانی که برادرانش جهت تهیه آذوقه به مصر رفتند، یوسف به بهانه پیدا شدن پیمانه پادشاه دربار، برادرش بنیامین، وی را نزد خود نگه داشته و سایر برادران بدون او به مصر بازگشتند: ﴿ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ﴾ «سپس آن را از بار برادرش بیرون آورد» (یوسف/ ۷۶). آنها نزد پدر آمده و قضیه را برایش شرح دادند. یعقوب درحالی که بنیامین از دید او پنهان بود، بدون هیچ شکایتی فقط گفت: ﴿قَصَبْرٌ جَمِيلٌ﴾ و پیش‌تر، هنگامی که یوسف غایب بود، نیز چنین گفت: «و خداست که در این باره از او یاری باید خواست» و این شعار صالحان است؛ آنان اندوهگین می‌شوند، لکن در تمام حالات به خدا توکل می‌کنند. چنان‌که پیامبر اسلام^(ص) فرمود: «چشم می‌گیرد و دل اندوهگین می‌شود و ما جز آنچه پروردگار ما بدان خشنود است نمی‌گوییم» (مغنیه، ۱۳۷۸، ج ۴: ۵۴۶). دقیقاً به همین دلیل این جمله (یعنی جواب یعقوب)، به‌صورت تک‌گویی درونی مستقیم روشن ارائه شده است، چون خداوند خواسته شخصیت بزرگوار حضرت یعقوب را هنگام مواجه شدن با شدیدترین حالات نشان دهد تا الگویی برای بقیه باشد. در ادامه داستان، تصویرسازی بازگشت برادران و گفتارشان با پدر به مخاطب سپرده می‌شود و خداوند مستقیماً سخن یعقوب را بیان می‌کند که هم سبب ایجاز و هم زیبایی روایت داستان می‌شود. ﴿وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَٰ وَأَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ﴾ «و از آنها روی برگرداند و گفت: "یا اسفا بر یوسف! و چشمان او از اندوه سفید شد، اما خشم خود را فرومی‌برد (و هرگز کفران نمی‌کرد» (یوسف/ ۸۴).

معنای آیه، این است که یعقوب بعد از اینکه فرزندان را خطاب کرد و گفت: ﴿بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا﴾ و بعد از آن ناله‌ای که کرد و گفت: ﴿يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَٰ﴾ و نیز بعد از آنکه در اندوه بر یوسف دیدگان خود را از دست داد، ناگزیر از ایشان روی برگردانید و خشم خود را فروبرد، و متعرض فرزندان نشد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۱: ۳۱۸). پس داستان از زاویه دید اول شخص به سوم شخص تغییر می‌یابد، یعنی عکس‌العمل حضرت یعقوب در پاسخ

فرزندانش به صورت تک‌گویی دروئی غیرمستقیم ارائه می‌شود. واژه «أسف» به تعبیر جمیع مفسران به معنای شدت اندوه و حسرت است (طوسی، ۱۴۰۹، ج ۶: ۱۸۲ / کاشانی، ۱۳۳۶، ج ۵: ۷۰ / طبرسی، ۱۳۷۵، ج ۳: ۲۴۱. قمی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۵۰). حصر تأسف بر یوسف و عدم ذکر اخوان به جهت آن بود که مصیبت یوسف مجامع قلب او را احاطه کرده بود (کاشانی، ۱۳۳۶، ج ۵: ۷۰). جمله «فَهُوَ كَظِيمٌ» نیز یعنی آکنده از غم و اندوه شده بود که غصه خود را فرومی‌خورد و به کسی اظهار نمی‌کرد و به زبان نمی‌آورد (طبرسی، ۱۳۷۵، ج ۱۲: ۲۸۱). ضمن اینکه استفاده از صفت مشبیه «کظیم»، بر ثبوت و استمرار صفت «فروبردگی» دلالت دارد.

در تشریح ابعاد شخصیت و نشان دادن الگوی صبوری در شخصیت حضرت یعقوب در آیات ۸۳ و ۸۴ سوره یوسف، از شیوه مختلط تک‌گویی استفاده شده است؛ یعنی راوی دانای کل ابتدا داستان را بیان کرده و در تشریح ابعاد شخصیت و ارائه الگوی صبوری در قالب شخصیت حضرت یعقوب از تک‌گویی دروئی غیرمستقیم بهره گرفته است. در واقع، هدفش از این تغییر زاویه دید، علاوه بر معرفی یک الگوی ویژه، نشان دادن ادب انبیا نسبت به پروردگار خود است که در جمیع احوال متوجه پروردگارش بوده، جمیع حرکاتشان را برای او انجام داده و هرگز هوای نفس را پیروی نمی‌کنند. عواطف انسانی و امیال باطنیشان یعنی شهوت، غضب، حب و بغض و هر نفسانیت دیگرشان که مربوط به مظاهر زندگی است همه را در راه خدا به کار برده و از آنها غرضی جز رضای خدا ندارند.

داستان حضرت مریم (س)

حضرت مریم دختر عمران، فرزند سلیمان بن داود از بزرگان و رؤسای بنی اسرائیل است. وی از شخصیت‌های برجسته قرآنی و مادر حضرت عیسی است. نامش ۳۱ بار در سور مختلف آمده و داستان عبرت‌آموزش طی ۳۰ آیه در سوره‌ای که به نام خود اوست و دیگر سوره‌ها بیان شده است «با اینکه مریم از جهت وحی و نبوت عنوانی ندارد، باز هم از نظر تاریخی و معتقدات دینی دارای مقام بااهمیتی است» (خزائی، ۱۳۸۹: ۵۸۶).

داستان حضرت مریم با نزول فرشته روح به صورت بشری بی‌عیب و نقص بر وی آغاز می‌شود «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» (مریم / ۱۷). در این هنگام حضرت سخت می‌ترسد و می‌گوید: «إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا» (مریم / ۱۸). داستان با رساندن پیام فرزندان شدن به مریم و باردار شدن وی ادامه می‌یابد. حضرت با تعجب از فرشته می‌پرسد: «أَنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَ لَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَ لَمْ أَكُ بَغِيًّا» (مریم / ۲۰) با پاسخ فرشته که این کار خواست خداست، حضرت بدون هیچ اعتراضی کاملاً تسلیم می‌شود:

﴿قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَ لِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَ رَحْمَةً مِنَّا وَ كَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا﴾ (مریم/۲۱) سرانجام مریم باردار می‌شود و درد زاییدن او را به مکانی دور می‌کشاند و درحالی‌که به تنه درخت خرمایی تکیه داده، از شدت درد روحی و جسمی می‌گوید: ﴿يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَ كُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا﴾ «ای کاش پیش از این مرده بودم، و به کلی فراموش می‌شدم!» (مریم/۲۳)

حضرت مریم در رابطه با حفظ حریم عفت و حیا بسیار حساس و مراقب بود. «از فرط دل‌تنگی و خجالت از مردمان و شنیدن سخنان نالایق بر حکم عادت بشر، نه به جهت کراهت حکم خدا و شدت تکلیف بر او، این جمله را به زبان آورد» (کاشانی، ۱۳۳۶، ج ۵: ۳۹۵؛ طوسی، ۱۴۰۹، ج ۷: ۱۱۷). برای نشان دادن این مهم از تک‌گویی درونی غیرمستقیم استفاده شده و با چند روش آن را تقویت کرده است:

۱- استفاده از منادی «يَا لَيْتَنِي» که از معنی اصلی خود خارج شده و در معنای تحسّر و توجّع (افسوس خوردن و دردمندی نمودن) به کار رفته است.

۲- فعل ماضی «مِتُّ» و افزودن قید «قَبْلَ هَذَا» به آن. گفت «مرده بودم» به «جای می‌مردم»، یعنی اینکه به کلی این تهمت متوجه من نمی‌شد. چون اگر فعل مضارع به کار می‌برد، این عمق معنا از آن فهمیده نمی‌شد.

۳- «نَسِيًّا» در اصل مصدر است و در شیء حقیق و ناچیز استعمال می‌شود که باید دور انداخته شود و مورد اعتنا قرار نگیرد. به بیانی دیگر، «نسی» به چیزی که کم‌اهمیت است گفته می‌شود، اگرچه یادآوری شود و فراموش نشده باشد.

۴- از این رو، واژه «منسیا» را جهت تأکید بیشتر به آن افزود. از این جمله ادب حضرت مریم نیز نمایان می‌شود، چون حتی در سخت‌ترین حالت سخنی برخلاف رضای حق بر زبان نیاورد. «در واقع تهمتی که متوجه مریم می‌شد، با توجه به حال خود او و خانواده و محیط تربیتش بسیار سنگین بود و هیچ راهی برای دفع آن وجود نداشت. لذا مریم را دل‌داری دادند و او را از دفاع از شخصیت خویش معاف داشتند» ﴿فَنَادَاهَا مِن تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا﴾ (مریم/۲۴) (شریفانی، ۱۳۸۲: ۴۰۹).

بنابراین در داستان حضرت مریم نیز در آیات ۱۶ تا ۳۲ سوره مریم، از شیوه مختلط تک‌گویی درونی (دانای کل به‌اضافه تک‌گویی درونی غیرمستقیم)، جهت تأکید صفت عفت در قالب شخصیت حضرت مریم به‌عنوان ارائه الگوی بانوی عفیف قرآنی بهره گرفته است. در واقع، خداوند برای نشان دادن عظمت شخصیت حضرت مریم، یعنی اوج عفت و حیا در نقطه اوج داستان، زاویه دید را تغییر داده و از زبان خود او و در قالب تک‌گویی درونی غیرمستقیم

﴿يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا...﴾ پیام داستان را بیان کرده، که این امر در تفاسیر نیز مورد تأکید قرار گرفته است. با این روش علاوه بر اینکه مخاطب خود را در فضای داستان احساس می‌کند، پیام داستان هم عمیقاً در جان‌ش می‌نشیند. رساندن این معانی به این شیوایی به مخاطب از عهده جملات خبری و گزارش داستانی بر نمی‌آید.

صاحب دو باغ

صاحب دو باغ شخصی است که داستان او در آیات ۳۲ تا ۴۲ سوره کهف آمده است. وی که دارای اموال و فرزندان بسیاری است، از موضع غرور با دوستش که چیزی از ثروت و مقام و اولاد ندارد، ولی از مقام والای ایمان به خدا برخوردار است، به گفت‌وگو می‌پردازد. او که از شکوه باغ‌های خودش به غرور و خودبینی دچار شده و با خود چنین می‌پندارد: ﴿مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا﴾ «من گمان نمی‌کنم هرگز این باغ نابود شود!» (کهف/۳۵). در این بین تا جایی پیش می‌رود که نصیحت‌های دوست مؤمنش هم در وی تأثیری ندارد و حتی وقوع قیامت را هم منکر می‌شود: ﴿وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً﴾ «و باور نمی‌کنم قیامت برپا گردد!» (کهف/۳۶). سرانجام خداوند به کیفر این ناسپاسی و کفر، باغ‌های سبز و خرمش را به زمینی خشک و ویران تبدیل می‌کند. این تصویر با آخرین صحنه در داستان کامل می‌شود که در برابر خود، این انسان مغرور را می‌بینیم که چون ثروتش را در راه آبادانی باغش هزینه کرده، دست‌هایش را به هم می‌زند و می‌گفت: ﴿يَا لَيْتَنِي لَمْ أَشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا﴾ «ای کاش کسی را همتای پروردگارم قرار نداده بودم!» (کهف/۴۲)

در این داستان، برای تفهیم دقیق موضوع بهترین راه ارائه گفت‌وگو بوده است، اما از تک‌گویی درونی غیرمستقیم، برای نشان دادن اینکه «خطا و اشتباه بر گناهکار محیط و از آن جدا نمی‌گردد و از دام آن رهایی نمی‌یابد و در درون آن زندانی است تا اینکه در نهایت او را از بین می‌برد. این تصویر از تجسم معنای ذهنی در حس و روان بیش از هر بیان ذهنی مجرد تأثیرگذارتر است» (احمدالراغب، ۱۳۸۷: ۱۴۹) استفاده شده است. بعد از نشان دادن این مهم در قالب تصویر حسی و عینی و ملموس شدن موضوع برای شخص، اکنون باید پی بردن به اشتباه از زبان خود شخص مطرح می‌شد؛ زیرا کل داستان مقدمه‌چینی برای رسیدن به همین نکته مهم بوده است. در واقع، خداوند با واداشتن شخص به اعتراف بر اشتباه خویش (شرک در ربوبیت)، خواسته پیام داستان، که تدبیر همه امور فقط به دست خودش را که ولایت مطلق دارد، با تأکید بیشتری بیان کند همچنان که علامه طباطبایی^(۵) در تفسیر آیه می‌فرماید: «ای کاش احدی را شریک خداوند نمی‌پنداشتم و به آنچه اعتماد کرده بودم، اعتماد نمی‌کردم

و فریب اسباب ظاهری را نمی خوردم» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۳: ۴۳۹). همچنین برای عینیت بخشیدن به این هدف چند عنصر مهم را به کار گرفته است:

۱- به کار بردن فعل مضارع «یَقُولُ» به جای فعل ماضی «قال» که نشان از استمرار دارد، به این معنی است که شخص پشیمانی خود نسبت به عقیده‌اش را دائماً تکرار می‌کرد، نه اینکه فقط یک لحظه پشیمان شده باشد. ۲- برای اینکه اشتباهش را با تأکید بیشتری بیان کند، کلام را مقید به ادات نفی (لم اشرك) کرده است و به این دلیل به جای «لما» واژه «لم» را آورده، بدلیل اینکه این واژه چیزی را نفی می‌کند که انتظار به تحققش نمی‌رود. ۳- کلام را مقید به جارومجرور «برّتی» مقدم بر مفعول کرده، تا انکار ربوبیت (تدبیر امور) از طرف شخص را برساند. ۴- جهت تأکید بیشتر، کلام را مقید به مفعول به نكرة «أخداً» کرده است. همه اینها را در قالب تک‌گویی درونی آورده و از زبان شخص مطرح کرده تا به‌عنوان مصداق حقیقی، تا ابد تردیدی برای هیچ‌کس در ربوبیت خداوند باقی نماند و همچنین شخصی دچار آفت غرور نشود؛ زیرا خداوند به همه انسان‌ها هشدار می‌دهد و از اینکه فریب زرق و برق دنیا را بخورند و به آن مغرور شوند و در دام شیطان بیفتند، برحذر می‌دارد، می‌فرماید: «ای مردم! ... وعده الهی حق است. مبادا زندگی دنیا شما را بفریبد و مغرور سازد و مبادا شیطان شما را فریب دهد!» (بَا أَيُّهَا النَّاسُ... إِنْ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا فَلَا تَغُرَّنَكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ) (لقمان/۳۳).

بنابراین در داستان صاحب دو باغ، از شیوه تک‌گویی درونی مختلط (دانای کل به‌اضافه تک‌گویی درونی غیرمستقیم) جهت تصویرسازی مبارزه حق و باطل در قالب تصویری متحرک و خیره‌کننده بهره گرفته است. از تک‌گویی درونی غیرمستقیم نیز برای نشان دادن اینکه مالک حقیقی فقط خداوند است و «و ولایت واقعی بر هر چیز از آن اوست. از این رو، ایمان به خدا، پناه بردن به او، از اوامر و نواهی او اطاعت کردن تنها راه صحیحی است که به پاداشی برتر و سرنوشتی بهتر منتهی خواهد شد» (فضل‌الله، ۱۳۸۰: ۳۶۹) استفاده کرده است. این تصویر زنده فقط در قالب تک‌گویی، انسان را به حقیقت جاویدی رهنمون می‌کند و جهانی را در پیش رویش به نمایش می‌گذارد که جز ذات پروردگار در آن پاینده نخواهد بود.

داستان هابیل و قابیل

هابیل یکی از فرزندان حضرت آدم^(ع) که به‌خاطر حسادت برادرش قابیل، به دست وی به شهادت رسید. داستان این دو برادر در آیات ۲۷ تا ۳۱ سوره مائده آمده است. البته خداوند به صراحت از آنها نام نبرده، بلکه با عنوان «ابنی آدم» (فرزندان آدم)، از آنها یاد کرده است.

مهم‌ترین عرصه نبرد میان حق و باطل در قرآن در داستان فرزندان آدم که یکی در موضع حق (هابیل) و دیگری در موضع باطل (قابیل) است ترسیم می‌شود. از آنجاکه انگیزه تجاوز حسد است، قرآن از ریشه آن و دلیل پذیرفته نشدن قربانی یک برادر، سخنی نمی‌گوید. برادری که نماد نیروهای باطل است، با تأکید برجسته، برادر خود را به قتل تهدید می‌کند ﴿لَأَقْتُلَنَّكَ﴾ (مائده/۲۷) و در مقابل برادری که نماد نیروهای حق است با او به ملاطفت سخن می‌گوید ﴿لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ بِيَدَيْكَ إِنِّي كَلِمَاتُكَ﴾ (مائده/۲۸) و از مرز ادب و خداپروری در نمی‌گذرد و آن‌گاه که نوبت به انتخابی بزرگ می‌رسد، او که می‌تواند قاتل باشد، مقتول بودن را برمی‌گزیند. سرانجام از پس این قتل ظالمانه ندامت ظالم رخ می‌نماید و بی‌درنگ چهره پیروز حق که در همه تاریخ قاعده‌ای بنا می‌نهد: ﴿فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُؤَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ﴾ «سپس خداوند زاغی را فرستاد که در زمین، جستجو (و کندوکاو) می‌کرد؛ تا به او نشان دهد چگونه جسد برادر خود را دفن کند». (مائده/۳۱) در این هنگام قابیل از غفلت و بی‌خبری خود ناراحت شد و فریاد برآورد که ﴿يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِي سَوْأَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ﴾ (مائده/۳۱).

این داستان نیز به شیوه تک‌گویی درونی مختلط (دانای کل به‌اضافه تک‌گویی درونی غیرمستقیم) ارائه شده است. مهم‌ترین پیام داستان در قالب تک‌گویی درونی غیرمستقیم جهت به‌تصویر کشیدن خوی زشت «حسادت» به‌عنوان یک رذیله اخلاقی به‌کار رفته است. این آیه که در قالب تک‌گویی ارائه شده، آیه‌ای است که حال انسان در استفاده از حس را مجسم می‌سازد و خاطر نشان می‌کند که بشر خواص هر چیزی را به‌وسیله حس خود درک می‌کند و بعد از درک و احساس آن را ماده خام دستگاه تفکر خود قرار می‌دهد و با دستگاه فکری از آن مواد خام قضایایی می‌سازد که به درد اهداف و مقاصد زندگی بخورد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۵: ۵۰۳). با بیان این امر مهم در قالب تک‌گویی درونی غیرمستقیم و از زبان خود شخص، آن را به تصویری متحرک و خیره‌کننده تبدیل کرده است تا به ژرفای روان آدمی از طریق مشاهده حسی و اعترافش به ناتوانی خویش نفوذ کند. ضمناً این موضوع مهم را در قالب تک‌گویی گنجانده که «شکوفایی اندیشه به‌معنی چگونگی اندیشه‌ورزی انسان، ابتدا با سلامت فطری و کنترل هوای نفسانی میسر است. سپس راه‌یابی اندیشه به مقصود از طریق مواجهه حسی و نظری با جهان علم، میسر است» (مهدوی، ۱۳۸۱: ۱۶۹). این امر در این آیه بیان شده تا جسد پاک هابیل، آن شهید راه خدا، طعمه درندگان نشود، ضمناً سرزنشی برای

قابل باشد که بر اثر جهل و خوی زشت از زاغ هم پست تر و نادان تر است و همین نادانی و خوی زشت او را به خیانت قتل نفس واداشته است (اشتهاردی، ۱۳۷۸: ۲۸).

تداخل دو زاویه دید بهترین راه برای نشان دادن شکست دائمی باطل با وجود پیروزی ظاهری است.

داستان بلقیس (ملکه سبا)

«بلقیس» فرمانروای سرزمین سباست که در قرآن کریم به صراحت نام وی نیامده، بلکه با واژه «إمرأة» از او یاد شده است. شرح عظمت مملکت وی در آیه ۲۳ سوره نمل از زبان هدهد بیان شده است. داستانش هم فقط در همین سوره آورده شده که در نهایت به حضرت سلیمان ایمان می‌آورد.

این داستان در آیات ۲۰ تا ۴۴ سوره نمل بیان شده و با ناپدید شدن هدهد شروع می‌شود. سلیمان در جست‌وجوی هدهد برآمده و آن پرنده با ظاهرشدنش از سرزمین سبا، که زنی فرمانروای آن است و با آن همه عظمت خورشید را عبادت می‌کند، خبری می‌آورد. سلیمان به‌واسطه هدهد نامه‌ای برای او می‌فرستد و او را به دین حق و یکتاپرستی دعوت می‌کند، بلقیس، که زن باهوشی است، پس از مشورت با مشاورانش با فرستادن هدیه‌ای جهت آزمودن سلیمان برای دریافت صداقتش برمی‌آید. سلیمان با پس‌فرستادن هدیه وی، به دست عفیبتی تخت ملکه را به کاخش می‌آورد. ملکه از این امر شگفت‌زده می‌شود و برای بار دوم، که سلیمان او را به کاخی آینه‌کاری شده دعوت می‌کند، با شگفتی و پی‌بردن به قدرت سلیمان، که از معجزات الهی است، با اطمینان کامل به او ایمان می‌آورد و می‌گوید: «رَبِّ اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی وَ اَسْلَمْتُ مَعَ سُلَیْمَانَ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ» (نمل/۴۴): «پروردگارا! من به خود ستم کردم؛ و (اینک) با سلیمان برای خداوندی که پروردگار عالمیان است اسلام آوردم!»

از تک‌گویی در این داستان برای نشان دادن نور حقیقی و نامرئی، که همه‌چیز به نورش روشن و دیده می‌شود، ولی خودش چون منشأ نور است نامرئی است، استفاده شده است. به بیانی دیگر، سلیمان برای تسلیم شدن ملکه سبا که تمام قدرت و عظمت خود را در تخت و تاج زیبا و کاخ باشکوه و تشکیلات پرزرق و برق می‌دانست، صحنه‌ای به او نشان دهد که تمام دستگاه تجملاتی‌اش در نظر او حقیر و کوچک شود (مکارم، ۱۳۸۰، ج ۱۵: ۴۸۲). از این رو، برای ملکه، که همه امور را در ظواهر آن می‌بیند، رسیدن به توحید در ربوبیت (نفی ظواهر) از طریق تصرف در چشم اتفاق افتاده و اعتراف شخص به عظمت خداوند این مهم را می‌رساند که پرستش غیرخداوند و شریک برای وی قائل شدن چیزی جز ظلم به نفس نیست و همه عالم تحت تصرف ذات بی‌همتای خداست و نباید به قدرت ظاهری و پوشالی مغرور شد. برای

تأکید این مفهوم تک‌گویی از چند عنصر بهره گرفته است: ۱- به کاربردن التفات (از خطاب به غیبت) نسبت به خدای تعالی در جمله **(أَسَلَّمْتُ مَعَ سَلِيمَانَ لِلَّهِ)** و وجه این التفات این است که خواست از ایمان اجمالی به خدا در جمله **(رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي)**، به توحید صریح انتقال یابد، چون در جمله بعدی، اسلام خود را بر طریقه اسلام سلیمان دانست، که همان توحید صریح باشد، و آنگاه تصریح خود را با جمله **(رَبِّ الْعَالَمِينَ)** تأکید کرد، یعنی اقرار دارم که جز خدا در هیچ جای عالمیان ربی نیست و این همان توحید در ربوبیت است، که مستلزم توحید در عبادت است، که مشرکین (و از آن جمله آفتاب‌پرستان) به آن قائل نیستند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۵: ۵۲۳).

۲- به کاربردن واژه تأکید **(إِنِّي)**: طبق آیه ۴۲ سوره نمل **(وَكُنَّا مُسْلِمِينَ)**، ملکه سبا قبلاً با حاضر شدن تختش در قصر سلیمان قبل از حضور خودش به وی ایمان آورده بود، اما این بار اسلامش به اوج رسیده به همین دلیل با تأکید بیشتر ایمانش را اعلام می‌کند. بنابراین داستان ملکه سبا به شیوه مختلط تک‌گویی درونی (دانای کل به‌اضافه تک‌گویی درونی غیرمستقیم) ارائه شده است که با تک‌گویی درونی غیرمستقیم تسلیم شدن ملکه سبا در برابر عظمت و شکوه سلیمان - که بی‌شک از جانب حق تعالی بوده - و نیز ایمان آوردن وی را اعلام می‌دارد.

داستان خانواده اطعام‌گر

این داستان در آیات ۷ تا ۱۰ سوره انسان بیان شده، و بنابر احادیث معتبر شیعه و اهل سنت، این آیات در حق امام علی^(ع) و خانواده‌اش نازل گردیده است. زمانی که حسنین بیمار شدند، حضرت علی^(ع) و حضرت زهرا^(س) نذر کردند سه روز روزه بگیرند. موقع افطار به ترتیب روز اول تا سوم، غذایشان را به مسکین و یتیم و اسیر دادند، همان‌گونه که قرآن کریم آن را بیان فرموده: **(وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا)** (انسان/۸) و این سخن **(إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا)** (انسان/۹)، را آنها به زبان نیاوردند، بلکه خداوند فرمود تا از باطن آنها خبر دهد که بدون هیچ منّتی و فقط برای رضای خدا این کار را انجام دادند.

در داستان خانواده اطعام‌گر از شیوه مختلط تک‌گویی درونی (دانای کل به‌اضافه تک‌گویی درونی مستقیم روشن) ارائه شده است. مهم‌ترین پیام آن در قالب تک‌گویی درونی مستقیم روشن بیان شده تا از صفای باطن این خانواده خبر دهد که جز رضای خدا هدفی ندارند. درواقع، خداوند با بیان آنچه در ذهن آنها می‌گذشت، آنها را برای خلوصشان ستایش نمود «تا اینکه رغبت پیدا کند در انفاق و اطعام خالصانه هرکس که بخواهد و مقصودشان این است که

ما به این اطعام مطالبه تلافی و جبران در این دنیا نمی‌کنیم و انتظار و توقع سپاس‌گویی شما را هم نزد مردم نداریم، بلکه ما برای خدا اطعام نموده‌ایم» (عروسی حویزی، ۱۴۱۵، ج ۳: ۱۴۷).

برای تأکید مفهوم تک‌گویی درونی از چند عنصر استفاده کرده است: ۱- ادات حصر «إِنَّمَا» ۲- فعل مضارع «نُطْعِمُكُمْ» که ثبوت و استمرار را می‌رساند، برای نشان دادن اینکه آنها دائماً اهل انفاق خالصانه بودند. ۳- مقید کردن این انفاق به دو صفت «جَزَاءً» و «شُكْرًا» برای تأکید خلوص عمل آنها.

بنابراین خداوند با استفاده از تک‌گویی درونی مستقیم روشن در این داستان خواسته با خبر دادن از خلوص نیت اهل بیت^(ع)، عالی‌ترین الگوی انفاق را در این خانواده بگنجاند و آنها را به‌عنوان افراد قابل اتباع برای همه انسان‌ها در تمام طول تاریخ معرفی نماید که حاکی از جایگاه بلند آنها نزد خداوند است. البته بالاتر از این باید گفت خداوند در این آیه الگوی زهد را با رساترین شیوه معرفی کرده است به این معنی که علی و خانواده‌اش دائماً از تمام لذت‌های مادی به‌خاطر هدفی والاتر (رضای خدا) چشم می‌پوشیدند. به تعبیر شهید مطهری، «این یک زهد فلسفه‌دار و علامت زندگی روح بشر است. این‌گونه زهدی است که هدف انسانی و معقولی دارد و مورد توصیه اسلام است» (مطهری، ۱۳۷۵: ۱۳۸-۱۵۶).

داستان حضرت موسی^(ع) در سوره قصص

روزی حضرت موسی وارد شهر شد، دید که دو نفر در حال نزاع هستند. یکی از آن دو که از پیروانش (سبطی) بود، بر ضد دیگری که از دشمنانش (قبطی) بود، از موسی یاری طلبید. موسی که زورگویی مرد قبطی را دید، مشتت بر او زد که در اثر آن مرد. فردا صبح ناصحی از بالای شهر آمد و به او گفت هنگام درنگ نیست هرچه زودتر فرار کن که سنای مصر تشکیل جلسه داده‌اند و به‌زودی حکم قتل تو را صادر می‌کنند. موسی چاره‌ای جز این ندید که به مدین بگریزد و از قلمرو فرعون خارج شود و از تعقیب سپاهیان او در امان باشد. وی از خداوند کمک خواست که راه خود را گم نکند: «عَسَىٰ رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ» «امیدوارم پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند» (قصص/۲۲)

در داستان دعوی دو مرد و دادرسی موسی در آیات ۱۵ تا ۲۲ سوره قصص، از تک‌گویی درونی به شیوه مختلط (دانای کل به‌اضافه تک‌گویی درونی غیرمستقیم) استفاده شده و نیز برای بیان امیدواری حضرت موسی در همه‌حال، از تک‌گویی درونی غیرمستقیم بهره گرفته شده است. این جمله بعد، توکل و حسن ظن این شخصیت بزرگوار را نسبت به خداوند نشان می‌دهد، به‌کار بردن واژه «عسی» نشان از اعتماد و یقین او نسبت به یاری خداوند در همه حال است.

بنابراین تک‌گویی در این آیه جهت تأکید بر بُعد توکل و اعتماد و ایمان قوی شخصیت موسی نسبت به خداوند حکایت دارد، که همین ویژگی مقدمه آمادگی وی برای پذیرش مسئولیت سنگین رسالت است.

ویژگی‌های تک‌گویی در داستان‌های قرآن

۱- نبودن مخاطب

یکی از ویژگی‌های روشن تک‌گویی، نداشتن مخاطب است؛ بدین معنی که کسی مخاطب گوینده نیست، درست مانند حرف زدن بچه‌های کوچک که وقتی با خودشان بازی می‌کنند، حرف می‌زنند ولی مخاطبی ندارند؛ البته در شیوه تک‌گویی درونی برخلاف بچه‌ها صحبت به زبان نمی‌آید، بلکه در ذهن شخصیت داستان جاری است (میرصادقی، ۱۳۸۲: ۴۱۱). مانند زمانی که حضرت مریم^(س) در آن بیابان، تنها و تحت انواع فشار روحی و جسمی، از ترس بی‌آبرویی و تهمت مردم ناهل با خود گفت: کاش پیش از این مرده بودم و به کلی فراموش می‌شدم...

۲- راه‌یابی به ذهن شخصیت

درحقیقت، تک‌گویی درونی روشی است که خواننده با آن به‌طور مستقیم به درون زندگی شخصیت راه می‌یابد و بیانگر اندیشه‌هاست و اندیشه را همان‌گونه درمی‌یابد که به ذهن راه می‌یابد (ایدل، ۱۳۶۷: ۷۲). به عبارتی دیگر، با تک‌گویی شخصیت داستان می‌توان به درون ذهن او نفوذ کرد. برای مثال، در داستان صاحب دو باغ با این تک‌گویی ﴿يَا لَيْتَنِي لَمْ أَشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا﴾ وی می‌تواند به ذهن او راه یافت که این شخصیت از کفران نعمتی که کرده و در نتیجه آن تمام دارایی‌اش را ازدست داده، دچار پشیمانی و حسرت شدید است.

۳- تشریح ابعاد شخصیت

در تک‌گویی داستان‌های قرآن خداوند با استفاده از این روش به برجسته کردن برخی ویژگی‌های شاخص مثبت و منفی افراد پرداخته است. برای مثال در داستان خانواده اطعام‌گر، خداوند در پی برجسته کردن ویژگی انفاق خالصانه و اخلاص در عمل است؛ یا در داستان فرزندان حضرت آدم خداوند به دنبال مهم نشان دادن اثر حسادت به‌عنوان رذیله اخلاقی است.

۴- تداعی معانی

اساس تک‌گویی درونی تداعی معانی است؛ در تداعی معانی، ما برخورد کلمات، عبارات و تصاویر را براساس روح مشابهت یا مغایرت آن‌ها بررسی می‌کنیم (براهینی، ۱۳۷۵: ۳۲۴). و این مهم در داستان‌های قرآن نیز دیده می‌شود. برای مثال آنجا که خداوند برای نشان دادن چگونگی وقوع معاد در داستان حضرت عزیر از تصویرسازی زنده شدن مردگان در پیش رویش و سالم ماندن غذایش از فساد بعد از گذشت صد سال استفاده می‌کند.

نتیجه‌گیری

از بررسی تک‌گویی درونی در داستان‌های قرآن کریم به این نتیجه می‌رسیم که شیوه مختلط (دانای کل + تک‌گویی درونی غیرمستقیم) بیشترین حجم را به خود اختصاص داده است، ضمن اینکه تک‌گویی درونی مستقیم روشن در موارد معدودی به چشم می‌خورد و نکته جالب اینکه از تک‌گویی درونی مستقیم ناروشن یا گنگ (که به جریان سیال ذهن نیز معروف است) برخلاف داستان‌های بشری در قرآن کریم استفاده نشده است. این نکته، حاکی از انسجام و مافوق بشری بودن این کتاب عظیم است.

ذکر این نکته ضروری است که خداوند در هریک از تک‌گویی‌ها سوای اینکه بخشی از ویژگی‌های شخصیت داستان را به‌تصویر می‌کشد، به زیباترین شکل، الگوهای زیستی بشری در قالب شخصیت‌های حقیقی که در برهه‌ای از تاریخ زیسته‌اند، ارائه می‌کند. الگوهایی که محدود به انبیا نمی‌شوند و غیرآنها را دربرمی‌گیرند. یعقوب^(ع) الگوی صبر و توکل بر خداوند، مریم^(ع) الگوی زن عفیف، خانواده اطعمگر اسوه انفاق و اخلاص و...

به بیان دیگر می‌توان گفت تک‌گویی‌ها در قرآن، تابلوهای نفیسی از ایثار، شجاعت، جوانمردی، غیرت و عفت، صبر و استقامت و بالاخره تمام فضایل اخلاقی را در بدیع‌ترین تصاویر به‌نمایش می‌گذارند تا مایه عبرت و بیداری انسان گردد؛ و از سوی دیگر برای برحذر داشتن انسان از زشتی‌ها، تصاویری زنده از افراد و امت‌های پیشین که گرفتار هوا و هوس شدند، به‌عنوان رذایل اخلاقی به‌نمایش می‌گذارد تا افراد دیگر از گرفتار شدن در همان منجلا‌ها مصون بمانند. خداوند با استفاده از تک‌گویی درونی در داستان‌های قرآن، بستر مناسبی برای تعمق و ژرف‌نگری در ماهیت شخصیت‌های داستان و اعمال آن‌ها فراهم آورده است.

جالب اینکه برخلاف کلام بشری در تک‌گویی‌ها، مفاهیم بلندی از فضایل و رذایل در قالب جملاتی اندک گنجانده شده که حاکی از گوینده‌ای آگاه و حکیم و بی‌همتاست. بنابراین قرآن کریم در داستان‌های متناسب با اهداف مذکور، از شیوه‌های مختلف تک‌گویی درونی بهره گرفته است.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم. (۱۳۷۱). ترجمه ناصر مکارم شیرازی. چ ۱۰. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- احمدالراغب، عبدالسلام. (۱۳۸۷). کارکرد تصویر هنری در قرآن کریم. ترجمه حسین سیدی، چ ۱. تهران: سخن.
- اشتهاردی، محمد. (۱۳۷۸). قصه‌های قرآن به قلم روان. چ ۱. تهران: نبوی.
- اشرفی، عباس. (۱۳۸۵). مقایسه قصص در قرآن و عهدین. چ ۱. تهران: امیرکبیر.
- اکبری بزمین‌آبادی، عطیه. (۱۳۹۰). «تحلیل و بررسی گفتمان‌های (دیالوگ) قرآنی». پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث. دانشگاه قم.
- ایدل، له اون. (۱۳۶۷). قصه روان‌شناختی نو. ترجمه ناهید سرمد. چ ۱. تهران: شباویز.
- براهینی، رضا. (۱۳۷۵). بحران نقد ادبی در رساله حافظ. تهران: ویستار.
- بستانی، محمود. (۱۳۸۶). پژوهشی در جلوه‌های هنری داستان‌های قرآن. ج ۱. چ ۴. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- حبیبی، علی‌اصغر و بهروزی، مجتبی و خلیفه، ابراهیم. (۱۳۹۰). «واکاوی مؤلفه‌های روایی داستان‌های قرآن». دو فصلنامه تخصصی پژوهش‌های میان‌رشته‌ای قرآن کریم. سال ۲، شماره ۵، صص ۳۷-۴۹.
- حرّی، ابوالفضل. (۱۳۸۸). «مؤلفه‌های زمان و مکان روایی در قصص قرآنی». ادب پژوهی، دوره ۳، شماره ۷-۸، صفحات ۱۲۵-۱۴۱.
- حسن‌لی، کاووس و قلاوندی، زیبا. (۱۳۸۸). «بررسی تکنیک‌های روایی در رمان "شازده احتجاب" هوشنگ گلشیری». ادب‌پژوهی، دوره ۳، شماره ۷ و ۸، ۱۳۸۸، صفحات ۷-۲۵.

حسینی (ژرفا)، سید ابوالقاسم. (۱۳۷۷). *مبانی هنری قصه‌های قرآن*. چ ۱. قم: مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما.

خزائلی، محمد. (۱۳۸۹). *اعلام قرآن*. چ ۸. تهران: امیرکبیر.

شریفانی، محمد. (۱۳۸۲). *تحلیل قصص*. چ ۱. قم: مهر امیرالمومنین^(ع).

طباطبایی، سید محمدحسین. (۱۳۷۴). *تفسیر المیزان*. ترجمه محمدباقر موسوی. چ ۵. قم: دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه.

طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۵). *جوامع الجامع*. ترجمه حبیب روحانی، احمد امیری و اکبر غفوری. چ ۱. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.

طوسی، محمدبن حسن. (بی تا). *التبیین فی تفسیر القرآن*. تحقیق احمد قصیر عاملی. چ ۱. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

عباسی مقدم، مصطفی. (۱۳۸۶). *اسوه‌های قرآنی و شیوه‌های تبلیغی آنان*. چ ۲. قم: بوستان کتاب.

عروسی حویزی، عبدالعلی بن جمعه. (۱۴۱۵ق). *تفسیر نورالثقلین*. سید هاشم رسولی محلاتی (محقق). چ ۴. قم: اسماعیلیان.

فرخی، حسین. (۱۳۹۶). *ساختار نمایشی قصه‌های قرآن*. چ ۱. تهران: سوره مهر.

فضل‌الله، محمدحسین. (۱۳۸۰). *گفت‌وگو و تفاهم در قرآن کریم*. ترجمه حسین میردامادی. چ ۱. تهران: هرمس.

فلکی، محمود. (۱۳۸۲). *روایت داستان*. چ ۱. تهران: بازتاب نگار.

قطب، السید. (۱۴۱۵ق). *التصویر الفنی فی القرآن*. چ ۱. بیروت: دارالشروق.

قمی، علی بن ابراهیم. (۱۳۶۳). *تفسیر القمی*. چ ۱. قم: دارالکتاب.

کاشانی، فتح‌الله. (۱۳۶۳). *منهج الصادقین فی الزام المخالفین*. چ ۱. تهران: کتابفروشی اسلامیة.

محمدقاسمی، حمید. (۱۳۹۰). *جلوه‌هایی از هنر تصویرآفرینی در قرآن*. چ ۲. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

مطهری، مرتضی. (۱۳۷۵). *حق و باطل به ضمیمه‌ احیای تفکر اسلامی*. چ ۱۶. تهران: صدرا.

مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۸۰). *تفسیر نمونه*. چ ۳۲. تهران: دارالکتب الاسلامیه.

مهدوی، سید سعید. (۱۳۸۱). *قصه و نکات تربیتی آن در قرآن*. چ ۱. قم: بوستان کتاب.

مغنیه، محمدجواد. (۱۳۷۸). *تفسیر کاشف*. ترجمه موسی دانش. چ ۱. قم: بوستان کتاب.

میرصادقی، جمال. (۱۳۸۲). *ادبیات داستانی (قصه، رمان، داستان کوتاه)*. چ ۴. تهران: علمی.

میرصادقی، جمال و میمنت میرصادقی. (۱۳۷۷). *واژه‌نامه هنر داستان‌نویسی*. چ ۱. تهران: کتاب مهناز.

ولک، رنه؛ وارن، آوستن. (۱۳۸۲). *نظریه ادبیات*. ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر. چ ۲. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.